



قانون را باید درست نوشت

من معلم دانشکده ادبیات بوده‌ام و علاقمند به زبان فارسی، اما گلایه‌ای داریم و آن اینکه قانون را باید درست نوشت، باید به شکلی نوشته شود که کسی نتواند بخش یا لفظی از آن را کم یا زیاد کند، البته در قانون حرف‌های کلی و مبهم جایی ندارد. معلم با کتاب سر و کار دارد. اینجا هم کتابخانه مجلس است که در حال حاضر یکی از کتابخانه‌های مهم کشور شمرده می‌شود، پس باید مرجع نمایندگان مجلس باشد، اینطور هم هست و بیشتر کتاب‌هایی که مناسب کار قانون، قضا و حکومت باشد اینجا موجود است.

باید بدانیم قانون از چه زمانی بوده و قانونگذاری از کی پدید آمد. آیا قانون و قانونگذاری با هم بوده‌اند؟ یا قانونگذاری مقدم بوده؟ و یا حتی این دو با هم پدید آمده‌اند؟ شق دیگر این است که قانون بوده، پس از آن قانونگذاری پدید آمده است، البته قانون همیشه وجود داشته یعنی بشر از زمانی که بوده قانونی داشته است. زندگی بشر هیچ‌گاه بدون قانون نبوده است، قانون همیشه بوده است و امروز عنوان می‌شود بشر به قانون بیشتر احترام می‌گذارد اینگونه نیست، به نظر من عکس این مطلب صادق است، زیرا گذشتگان به قانون بیشتر احترام می‌گذاشتند، اما اگر قانون نبود، قانونگذاران از کجا آمده‌اند؟ مردم در روابط، دین و اعتقادات خود قانون را می‌یابند. هیچ‌کدام از قانونگذاران قدیم، خود را قانونگذار نمی‌دانستند. قانونگذاران قانون بشری هیچ‌یک داعیه قانونگذاری نداشته‌اند. درست است که حکیمان قانونگذار بوده‌اند اما آنها حکمت می‌گفته‌اند و عنوان می‌کردند ما آنچه را هست بیان می‌کنیم زیرا ما زبان مردم هستیم.

اولین گروه در تاریخ که داعیه‌دار قانونگذاری بوده‌اند سوفسطاییان بوده‌اند. آنها می‌گفتند بشر برای تسلط قواعدی وضع می‌کنند اما در این گفته سوفسطاییان تعارض بود که بشر حق دارد قانون وضع کند اما قانون برای غلبه است. سقراط مرد خوب مدینه آتن بود و به وظیفه مدنی خود عمل می‌کرد. او هر جا که لازم بود حتی در جنگ‌ها شرکت می‌کرد اما در نهایت او را محاکمه کردند. این محاکمه از سوی اشرار صورت نگرفت بلکه بهترین‌های آتن او را محاکمه و محکوم به اعدام کردند چون رسمی تازه و

بدعت آورده بود. می‌گفتند هر که باشد نباید بدعت‌گذار باشد. او پاسخ داد هر جا من بروم همینکار را می‌کنم اما حکم قانون را می‌پذیرم. تا قرن هیجدهم هیچ‌گاه مجلس قانونگذاری نبود و پس از انقلاب فرانسه مجلس قانونگذاری پدید آمد. سوفسطاییان اولین قانونگذار بودند، حکما هم وضع قانون می‌کردند اما داعیه قانونگذاری نداشتند. در قوانین بشری واضعان گاهی با قصد و گاهی بی‌قصد قانون وضع می‌کردند، اما قانونگذاری که قانون وضع می‌کند باید نزدیک به ضربان نبض و قلب جامعه باشد و نبض جامعه را در دست داشته باشد. این مسئله آموزش می‌خواهد اما به صرف آموزش حاصل نمی‌شود. فرزند هر سیاستمدار ضرورتاً سیاستمدار نمی‌شود البته می‌توان سیاست را آموخت اما هر فردی سیاستمدار بزرگی نمی‌شود. اگر برخی در تاریخ نامدار هستند آنها با آموختن به این مقام نرسیدند مطمئناً نظام‌الملک دانا بود، اما تنها با درس خواندن نظام‌الملک نشد. حافظان نظم بیشتر قضات هستند، اهل سیاست پدیدآورندگان نظم‌اند و قوانینی که وضع می‌کنند برای ایجاد نظم است، همه اهل سیاست در این دو امر مشارکت دارند، هم قانون وضع می‌کنند، هم نظم به وجود می‌آورند. سیاست باید وضع موجود را حفظ کند اما زمانی که انقلابی پدید می‌آید.

قانونگذار برای حفظ نظم افراد را مکلف می‌کند که چه بکنند. قانونی که نوشته می‌شود باید درست نوشته شود، اگر صد صفحه‌ای است و می‌شود نود و هشت صفحه آن را حذف کرد، بنابراین آن قانون، قانون خوبی نیست. گاهی ما مطالبی می‌نویسیم و یا خطابه‌های زیبایی را مکتوب می‌کنیم که وقتی به دست مجریان می‌دهیم آنها نمی‌دانند چه باید بکنند. باید قانونی نوشته شود تا وقتی در اختیار مجریان قرار می‌گیرد بدانند با آن چه کنند. قانونگذاران مردم زمان خودشان هستند. سخن زمان خود را شنیده و قانون وضع می‌کنند. این قانون دربردارنده فلاح و رستگاری مردم است، البته اینجا بهشت زمینی محقق نخواهد شد. دار بلاست، اینجا اصلاح شده و ویران می‌شود. اگر زمان هم نفس و همدمی باشد، قانونگذاران، قانونگذاران موفقی خواهند بود. کسانی که قانون مدنی موجود را نوشتند با تسلط کامل وارد این کار شده‌اند، هم فقه بلد بودند و هم با حقوق آشنا بودند، قدری هم شرایط برایشان غیرطبیعی نشده بود. از سال ۱۳۱۰ به این سو بود که قدری این رویه غیرطبیعی شد، آنها قانون خوب نوشتند که ما باید آن را تصحیح کنیم. مورخان می‌توانند به قانونگذاران کمک کنند. قانونگذاران بی‌نیاز از تاریخ نیستند و باید وضع جامعه خود را بدانند و خصوصاً باید تاریخ خود را به درستی بشناسند.